

دفتر فرنگ

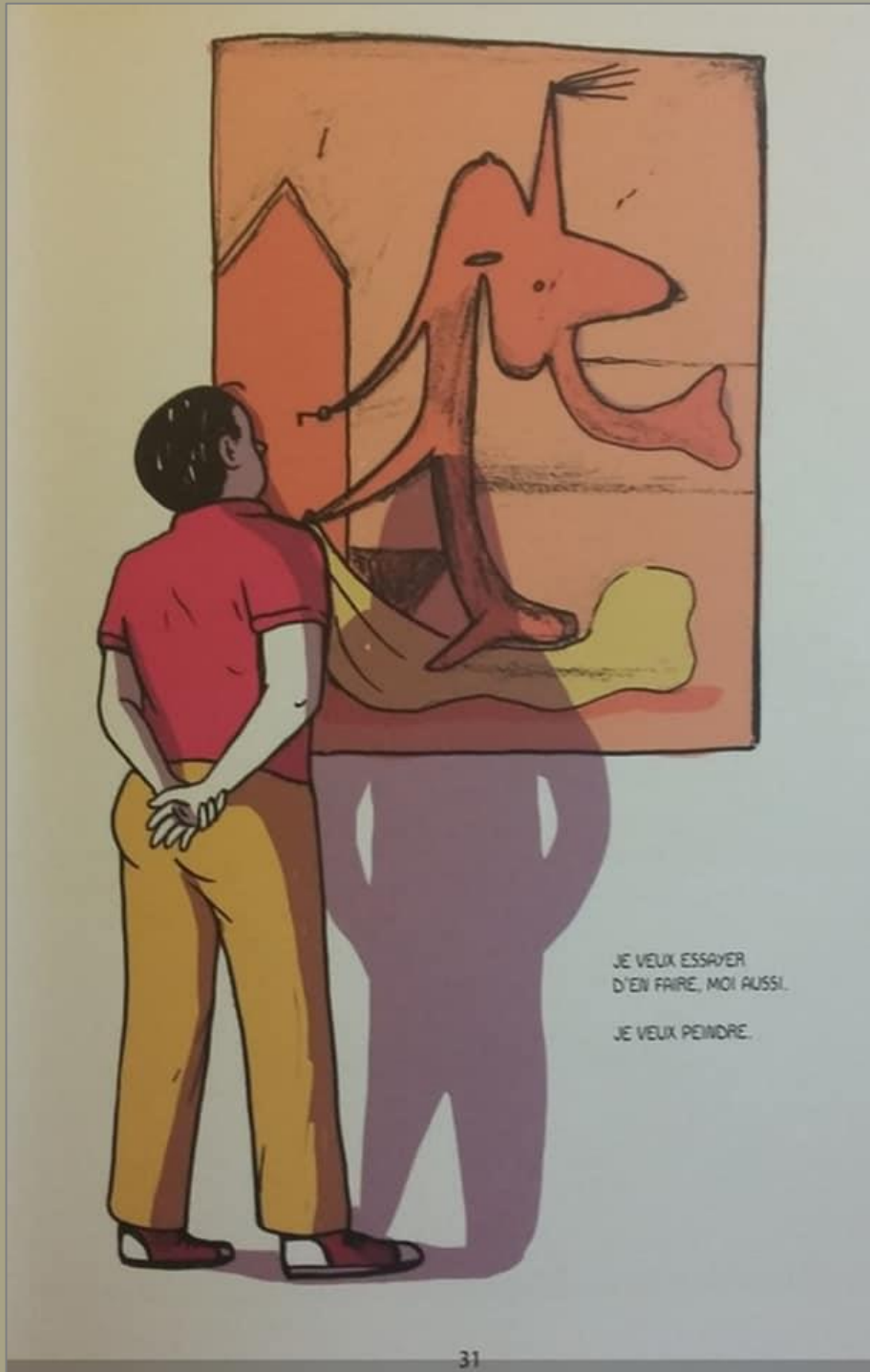
رضا اسپیلی

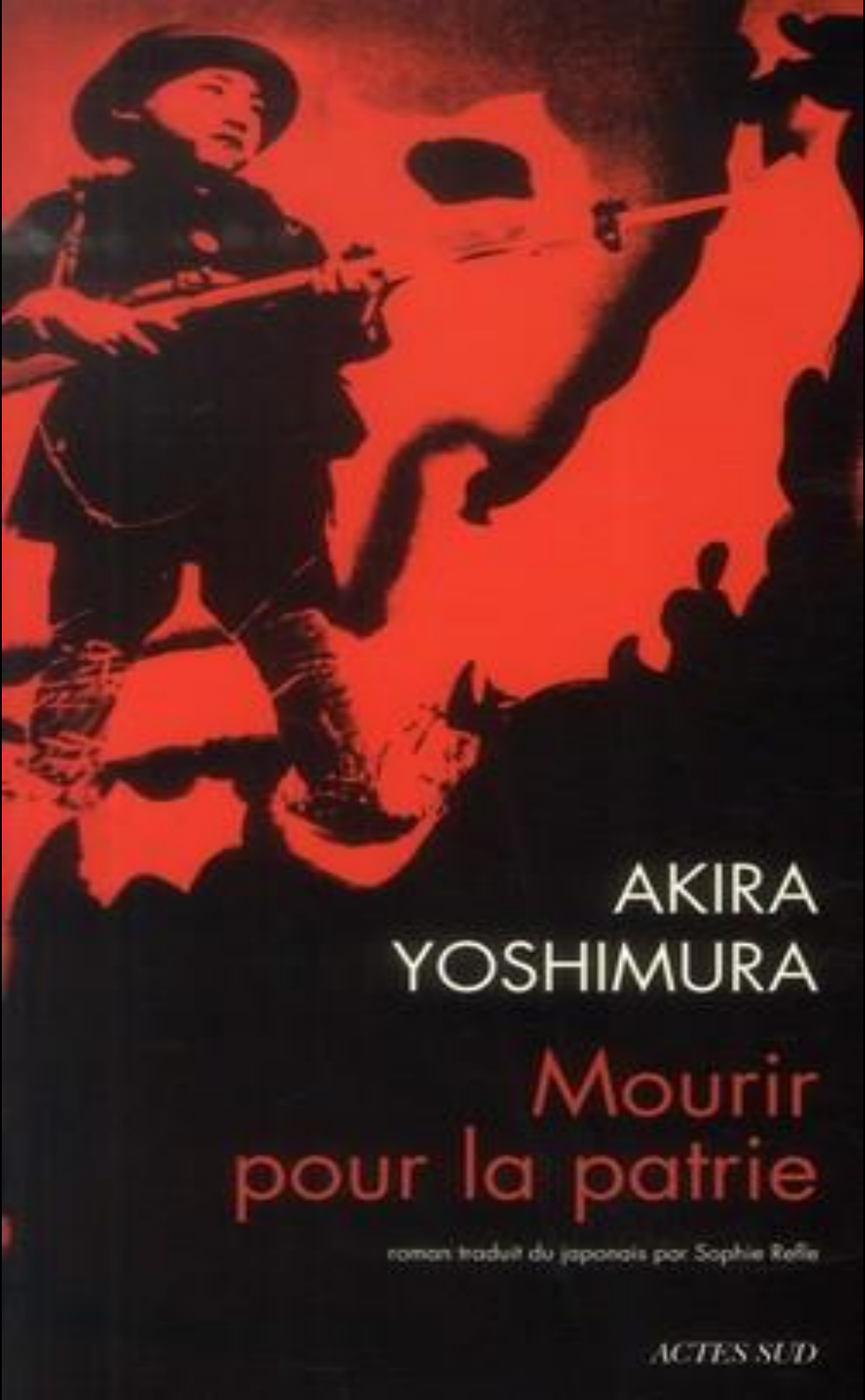
اشاره‌ی به:
کتاب مصور فرانسیس بیکن، خشونت از گل رز، کریستینا پورتولانو، رمان مزه‌ی موجی، آیکو میشیما، رمان مردن برای میهن، آگیرا یوشیمورا، بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی، میشل لوکن، کتاب ژاپنی‌ها و جنگ، گوان مک کورمک، کتاب وضعیت دولت ژاپن، فیلم‌های پارتیزانی (سینمای کمونیستی)، میلا تورایلیچ، فیلم شب‌های بزرگ و فردهای زیبا، فیلم آرمان‌شهر کمونیستی، ژان-ماری استروب، دانیل اییه، نوام چامسکی، آنارشیسیم، لوئیس کاردوسو، رمان مرثیه برای آلن ژربو

امپراتور هیروهِیتو، هاروکی موراکامی، رمان زیرزمین، فرقه‌ی آوم، استودیوهای آوالا، مارشال تیتو، برتران تاورنیه، میشل پیژنه، جشن اومانیته، کنفدرالیسم دمکراتیک، مورای بوکچین، آندره مالرو، کوین دوئل، جنبش مقاومت تیمور شرقی

اواخر سال ۲۰۱۹ تا ژانویه ۲۰۲۰، درست پیش از آنکه ویروس کووید ۱۹ دنیا را به تعطیلی بکشاند، نمایشگاه مفصلی از نقاشی‌های یکی از بزرگترین نقاشان معاصر در مرکز فرهنگی ژرژ پمپیدو پاریس برگزار شد. فرانسیس بیکن (۱۹۰۹-۱۹۹۲)، عاشق ادبیات، نقاش خودآموخته، که در جوانی و بی‌پولی زندگی سرگردانی داشت و نومی‌هایش را در تابلوهایش می‌ریخت، که کودکش به بمباران لندن در جنگ یکم جهانی، مرگ دو برادر و سخت‌گیری‌های پدر ارتشی‌اش گذشت، از همان کارهای اولیه‌اش مورد توجه قرار گرفت. کارهایش کسانی را می‌آزرد چون با دنیای معوج و غریبی که در تابلوهایش می‌آفرید گویی همه‌ی بدی‌های دوران‌ش را یکجا در آنها گرد می‌آورد. با این‌همه کسی نمی‌توانست توانایی، خلاقیت و استعداد او را نادیده بگیرد.

کتاب مصور فرانسیس بیکن، خشونت از گل رز، به تصویرسازی و نویسندگی کریستینا پورتولانو که همزمان با برگزاری نمایشگاه به چاپ رسید زندگی‌نامه‌ی بیکن است با همان اشکال هندسی و رنگ‌هایی که با دیدنشان به یاد تنها یک نقاش می‌افتیم: فرانسیس بیکن.





رمان - کتاب

1. Aiko Mishima, *Le goût du motchi. Une jeune japonaise sous l'occupation américaine, 1945-1952*, L'Harmattan, Paris, 2014.
2. Akira Yoshimura, *Mourir pour la patrie*, Actes Sud, Arles, 2014.
3. Michael Lucken, *Les japonais et la guerre, 1937-1952*, Fayard, Paris, 2013.
4. Gavan McCormack, *The State of Japanese State, Renaissance Books, Folkestone*, 2018.



MICHAEL LUCKEN LES JAPONAIS ET LA GUERRE

1937-1952

یادآوری خاطره‌ی بمب‌های اتمی و شکست و اشغال چندان برای ژاپنی‌ها تلخ و غمبار بوده که تا همین بیست سال پیش صحبت از جنگ جهانی دوم و سال‌های پس از آن که کشور عملاً به دست امریکایی‌ها اداره می‌شد، حکم مگو داشت. اما بیست سالی می‌شود که به چند دلیل تابو شکسته است؛ یکی آنکه کمابیش از نسل بازماندگان جنگ کسی نمانده (مثلاً هیرو هیتو، امپراتور دوران جنگ ژاپن در سال ۱۹۸۹ فوت کرد)، دیگر آنکه بسیاری از اسناد جنگ در بایگانی‌های ایالات متحد از حالت سری بیرون آمدند و سوم آنکه طرف امریکایی هم تا پیش از انتشار اسناد محرمانه به علت بدنامی تاریخی که بمباران اتمی برایشان داشته (و دارد البته) تمایل چندانی به بازخوانی وقایع پایان جنگ نداشت.

دو رمان، هر دو بر مبنای داستانی واقعی بخشی از این تاریخ را روایت می‌کنند. مزه‌ی موجی نوشته‌ی خانم آیکو میشیما، به داستان زندگی روزمره‌ی ژاپن تحت اشغال آمریکا می‌پردازد (و موجی پلو شفته‌ی ژاپنی است که شینتوها در جشن‌هایشان به نشانه‌ی خلوص و پاکی نثار خدا یا خداهایشان می‌کنند) و رمان مردن برای میهن از آکیرا یوشیمورا روایت به جبهه رفتن دانش‌آموز مدرسه‌ی است. در واقعیت حدود دو هزار دانش‌آموز از مارس تا ژوئن ۱۹۴۵ در اوکیناوا به دلایل میهن پرستانه علیه اشغال‌گران جنگیدند. و یوشیمورا داستان یکی از آنها را باز می‌گوید.

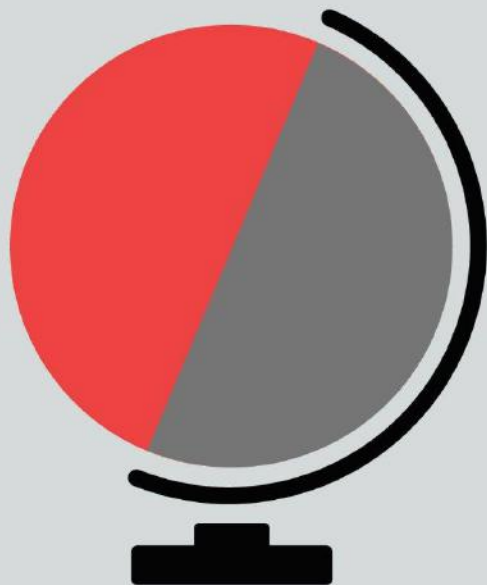
دو اثر دیگر در زمینه‌ی علوم سیاسی هستند. ژاپنی‌ها و جنگ (۱۹۵۲-۱۹۳۷)، اثر میشل لوکن به بررسی تأثیر اشغال بر ساخت حافظه‌ی تاریخی و بر تاریخ‌نگاری در ژاپن و آمریکا با موضوع اشغال و جنگ می‌پردازد. مزیت کتاب در آن است که دیدگاه‌های مختلف را مورد بررسی قرار داده از دیدگاهی که ژاپن را قربانی می‌داند تا دیدگاهی که آن را تحت تأثیر دسته‌ی ارتشی جنگ افروز می‌بیند. اما ژاپن‌شناس شهیر استرالیایی، گوان مک‌کورمک، در اثرش، وضعیت دولت ژاپن، از «پیمان بعید» نام می‌برد که بر اساس آن امپراتور



fayard

The State of the Japanese State

CONTESTED IDENTITY,
DIRECTION AND ROLE



GAVAN McCORMACK



RENAISSANCE BOOKS

هیروهیتو ملی‌گرا با خوی استعمارگرش، در ازای ماندن بر سریر، پذیرفت که قانون اساسی صلح‌طلبی که آمریکایی‌ها دیکته کردند امضا کند و هرچه آمد پس از آن آمد: «خشونت دولتی در اوکیناوا»، «پذیرش ارتش آمریکا و روش و منش آمریکایی در خاک ژاپن»، «تحت‌الحمايگی در امور داخلی و خارجی» و... کتاب همچنین به رابطه‌ی ژاپن با چین و کره شمالی و روسیه می‌پردازد.

بد نیست این وجیزه را با نوشته‌ی کوتاهی از هاروکی موراکامی برگرفته از کتاب زیر زمین اش به پایان برسانیم. در سال ۱۹۹۵ موراکامی بلافاصله پس از حمله با گاز سارین در مترو توکیو خود را به محل رساند تا مگر با قربانیان و جانیان صحبتی کند:

«رسانه‌های ژاپن ما را با اطلاعات و پرتله‌هایی از فرقه‌ی آوم که مجری این حمله بودند بمباران کرده‌اند. روایتی چنان روان و جذاب از آنها ارائه می‌دهند که شهروند طبقه متوسط - قربانی - را مانند دکوری در صحنه، شاهد بی‌عمل آنها می‌نمایاند... روایت قربانی بی‌نام و صغیر در رسانه‌هایی که به دنبال جذب احساسات و عواطف هستند چنان‌که چند مورد نادر از گواهی‌های شاهدان عینی به سوسوی چراغی می‌ماند که چندان تأثیری ندارد. بی‌تردید رسانه‌های ما در آرزوی ایجاد ژاپنی معصوم هستند که از خشونت در عذاب است. بی‌تردید دوگانه‌ی کلاسیک «آدم شر» شناخته‌شدنی و «مردم خوب» بی‌چهره بهترین داستان‌ها را تولید می‌کند... باید درک کنیم که بیشتر کسانی که به این فرقه یا هر فرقه‌ی دیگری وارد می‌شوند آدم‌های غیرعادی نیستند. شاید دردی دارند. سرگردانند و بین دو حس برتر بودن و اتفاقاً آنطور که باید باشند نیستند در نوسانند. می‌شد که من جای آنها باشم. خیلی ممکن بود که شما جای آنها باشید.»

دی‌وی‌دی

1. *Cinéma Komunisto, Il était une fois en Yougoslavie, de Mila Turajlic, Mutins de Pangée, 151 min. Paris, 2014.*

خوب یادم می‌آید بچه که بودم تلویزیون فیلم‌هایی پخش می‌کرد که بهشان می‌گفتم فیلم‌های پارتیزانی. فیلم‌های پارتیزانی فیلم‌هایی بود که از یوگسلاوی سابق می‌آمد و شرح مبارزه‌ی پارتیزان‌های کمونیست با اشغالگران و فاشیست‌ها در دوره‌ی جنگ دوم جهانی بود. در ایران هم زمانه، زمانه‌ی جنگ بود و در تلویزیون یا کارتن‌هایی نشان‌مان می‌دادند که قهرمان داستان مادرش یا بیشتر پدرش را از دست داده بود و دنبالش می‌گشت (تا غیاب پدر را در خانه طبیعی جلوه دهد و جهان‌شمول، پدری که در عالم واقع به جبهه رفته بود و معلوم نبود اگر برگردد کی برمی‌گردد) یا فیلم‌هایی که داستان‌شان در جنگ می‌گذشت. جنگ تا توی خانه‌های ما آمده بود و ول‌مان نمی‌کرد. اما اگر هدف از پخش آن کارتن‌ها و فیلم‌ها در ایران خو گرفتن ما با جنگ بود، هدف از تولید فیلم‌های پارتیزانی ساختن و ایجاد روحیه‌ی یکپارچگی در یوگسلاوی بود که موزائیکی بود از ملت‌ها و اقوام مختلف.

فیلم‌های پارتیزانی محصول استودیوهای آوالا (Avala) در یوگسلاوی آنموقع بود که به هالیوود اروپای شرقی معروف بود. میلا تورایلیچ، بانوی کارگردان فیلم سینمای کمونیستی یا آنجور که ما در ایران می‌گفتم و در فرانسه می‌گویند سینمای پارتیزانی، به این ترتیب نه فقط «خاطره‌ی سینمایی بلکه خاطره‌ی کشوری را زنده می‌کند که دیگر وجود ندارد مگر در سینما». برای مارشال تیتو که شیفته‌ی سینما بود چنان‌که بیش از نه هزار فیلم دیده بود، سینما با روایت بی‌وقفه‌ی جنگ‌های آزادی‌بخش ملی، تصویرساز و ملات نگه‌دارنده‌ی ملت‌های مختلف زیر نام واحد یوگسلاوی بود. کارگردان این ایده را می‌پرورد که نظام سیاسی زیر فرمان تیتو ترجیح می‌داد که بمب‌ها در فیلم‌ها بترکند تا در دنیای واقعی.



GRANDS SOIRS et BEAUX LENDEMAINS

1945-1956, le cinéma militant
de la Libération
et de la Guerre froide



Coffret 2 DVD et 1 livre

2. *Grands soirs et beaux lendemains. 1945-1956, le cinéma militant de la Libération et de la guerre froide.* Ciné-archives, 2018.

فیلم دوم، شب‌های بزرگ و فرداهای زیبا، مجموعه‌یی است از فیلم‌های برداشته‌شده‌ی کمونیست‌های فرانسوی (اعضای حزب کمونیست و کارگران عضو سندیکای سژت به‌ویژه)، در فاصله‌ی فردای پایان جنگ دوم جهانی تا دوره‌ی جنگ سرد. حزب کمونیست فرانسه خیلی زود به اهمیت سینما به‌عنوان رسانه‌یی در خدمت نبرد طبقاتی پی برد. از میان فیلم‌های بیشماری که در آن دوره ساخته شده از فیلم‌های شعاری و بی‌مایه هست تا فیلم‌های قابل اعتنا، مثلاً فیلمی از مصاحبه با برتران تاورنیه، یا فیلمی ساخته‌ی میشل پیژنه‌ی تاریخ‌دان، تا مبارزه‌ی کارگران معدن و کارگران بارانداز، یا فیلمی از جشن اومانیته در حومه‌ی پاریس و ... این مجموعه فیلم‌ها به خوبی نشان می‌دهند که کارگران خیلی زود، زودتر از روشنفکران و هنرمندان، زمین سفت واقعیت پس از جنگ را لمس کردند چراکه موضوع فیلم‌هایشان میزان دستمزد، مخالفت با سرکوب پلیس، مخالفت با رفتار استعماری فرانسه در مستعمره‌هایش، ستایش صلح و از این دست بوده است.

3. *Kommunisten*, de Jean-Marie Straub, JHR, 70 min. 2014.

فیلم سوم، با عنوان آرمان شهر کمونیستی اثر ژان - ماری استراوب و دانیل اوییه، در پی پاسخ به این پرسش است که چنین آرمان شهری چیست؟ استراوب که پس از مرگِ همراهش اوییه این فیلم را ساخته اما فیلم پر است از ارجاع های فراوان به فیلم های مشترکشان، دو اصل را برای رسیدن به آن مطرح می کند. ۱- التزام به شناخت تاریخ روابط طبقاتی با احترام به تحقیر شده های این تاریخ و مبارزه هایشان و ۲- رؤیای ایجاد شهر موزون و متوازن انسانی (که در این مورد یادآور نظریه ی کنفدرالیسم دمکراتیک مورای بوکچین در سطح شهرداری هاست). استراوب می کوشد توان نظری چنین آرمان گرایی را به نمایش بگذارد. در فیلم از قول آندره مالرو، روشنفکر و وزیر فرهنگ پیشین فرانسه می شنویم که «[کمونیسم] همچنان نیروی بیشتری دارد نسبت به تهدیدهایی که پیرامونش هستند».

KOMMUNISTEN

Film de Jean-Marie Straub



&

La Guerre d'Algérie !

Un court-métrage de Jean-Marie Straub

Interprètes : Arnaud Dommerc, Jubarite Semaran, Gilles Pandel et Barbara Ulrich

Directeur de la photo Christophe Clavert - Ingénieur du son Dimitri Haulet
Monteur Christophe Clavert - Mixage Jean-Pierre Laforce - Etalonnage Richard Deusy
Postproduction Olivier Boisshot - Sous-titrage Bernard Eisenschitz
Production Andolfi en coproduction avec Belva Film - Avec la participation du
Centre National du Cinéma et de l'image animée - Distribution JHR Films

کتاب (مصاحبه) Noam Chomsky, "De l'anarchisme, du marxisme & de l'espoir en l'avenir" in *De l'espoir en l'avenir; propos sur l'anarchisme et le socialisme*, Agone, Montréal, 2001.

نوام چامسکی در پاسخ به پرسش کوین دوئل در جریان مصاحبه‌ی درباره‌ی آنارشیسم منتشر شده با عنوان «در باب آنارشیسم، مارکسیسم، و امید به آینده» از جمله می‌گوید:

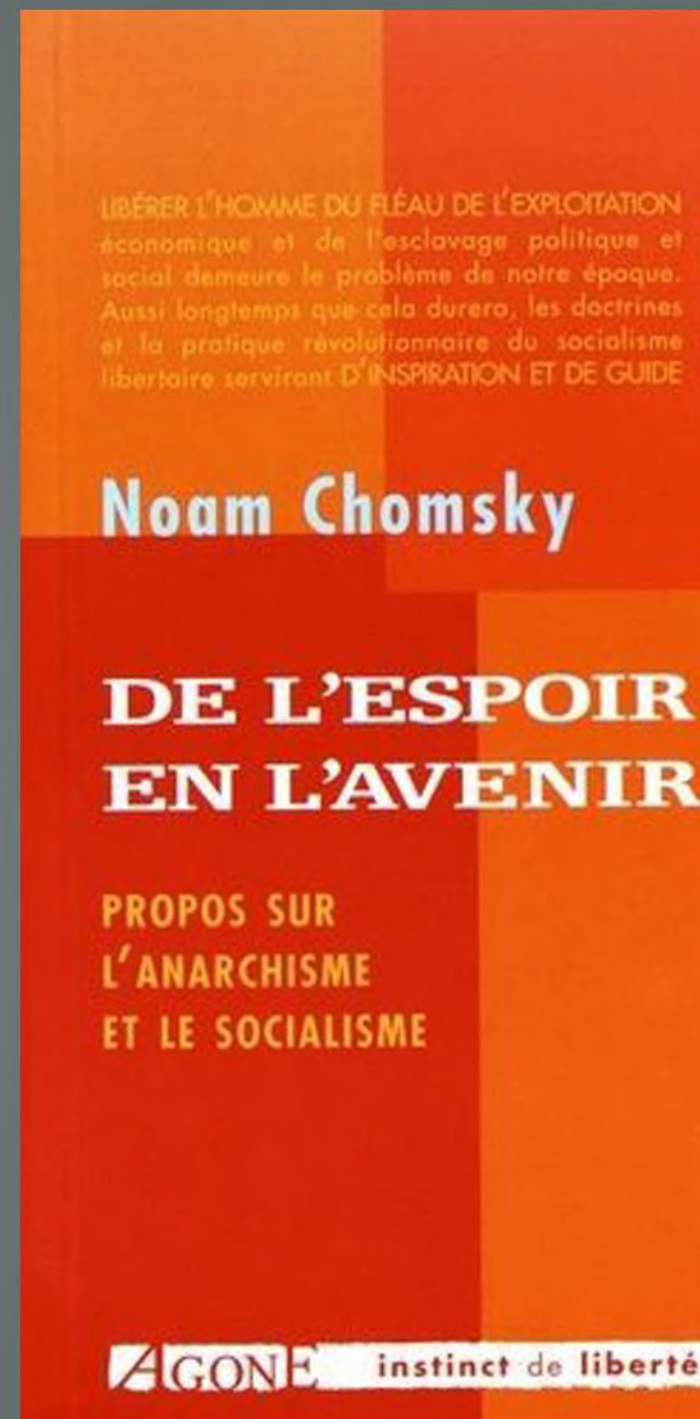
کوین دوئل: آنطور که من می‌فهمم، نظر شما در مورد جهان به طور کلی تا حد زیادی از مفهومی که برای طبیعت انسان قائل هستید برمی‌آید. پیشتر طبیعت بشر را متمایل به واپسگرایی و حتا دارای محدودیت در نظر گرفته‌اند. مثلاً اغلب به عنوان برهانی علیه تغییر بنیادی که آنارشیسم مطرح می‌کند، به این واقعیت اشاره می‌کنند که طبیعت بشر تغییرناپذیر است. شما از زاویه‌ی دیگری به مسائل نگاه می‌کنید، چرا؟

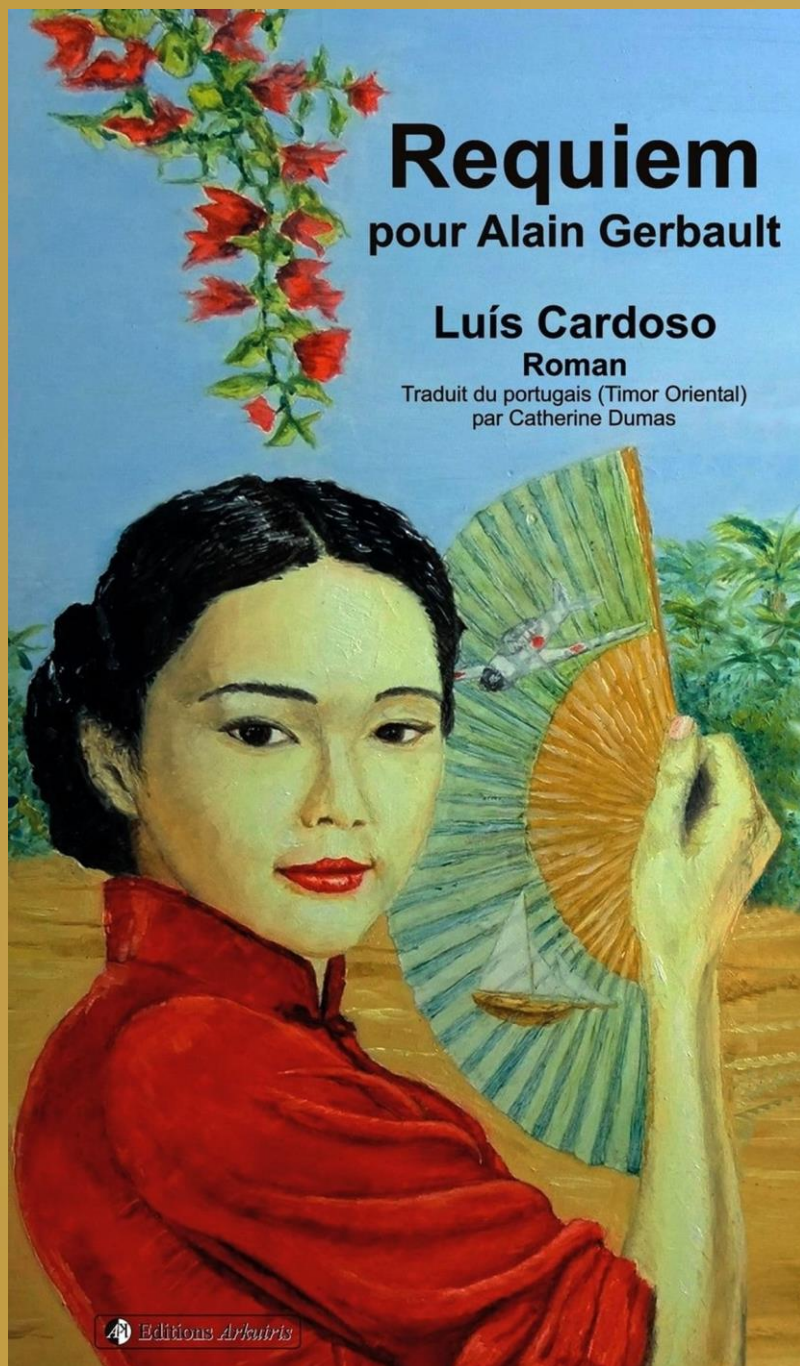
نوام چامسکی: ... زبان را در نظر بگیرید. زبان یکی از نادر توانایی‌های متمایزکننده‌ی بشری است که در موردش اطلاعات داریم. دلایل خوبی داریم که فکر کنیم تمام اشکال زبان بشری مشابه هم هستند؛ دانشمندی مریخی که به مطالعه‌ی انسان بپردازد می‌تواند به این نتیجه برسد که فقط یک زبان با تفاوت‌هایی اندک وجود دارد. علت این پدیده این است که کنش‌های ویژه‌ی انسان که موجب تکامل زبان می‌شوند به تعدادی گزینه محدود می‌شوند. آیا محدودیتی وجود دارد؟ قطعاً. آیا توانایی‌های بخشی وجود دارد؟ این هم قطعاً. دقیقاً همین محدودیت‌های ما هستند که تکامل نظام‌های غنی و پیچیده‌ی بیان اندیشه را از تجربه‌های ساده، دقیق و متعدد ممکن می‌کنند.

در مورد تفاوت‌های زیست‌شناسانه‌ی انسان چه؟ چنین تفاوت‌هایی وجود دارند و نه تنها موجب هراس و پشیمانی می‌شوند که شادی هم برمی‌انگیزند. زندگی ارزش زیستن نمی‌داشت اگر ما کلون* بودیم، و هر فرد دارای خرد از این واقعیت لذت می‌برد که دیگران استعدادهایی دارند که او از آنها بی‌بهره است. این اصلی اولیه است. در واقع به نظرم می‌رسد که باورهای متعارف در این مورد به قدر کافی غریب هستند.

آیا طبیعت انسان، هرچه که هست، ما را از رسیدن به شکل‌های زندگی آنارشیستی بر حذر می‌دارد، یا بر عکس، ما را به آن سمت راهنمایی می‌کند؟ هنوز انقدر شناخت نداریم تا بتوانیم به این پرسش که محتاج تجربه و کشف است و نه موضع‌گیری خالی از معنی پاسخ بدهیم.

*کلون به موجوداتی می‌گویند که با روش تولید مثل غیرجنسی، بدون نیاز به آمیزش جنسی، از فقط یک جنس به وجود می‌آیند و از نظر ژنتیکی مشابه هم هستند. در واقع هر کلون کپی برابر اصل کلون دیگر است.





رمان

Luís Cardoso, *Requiem pour Alain Gerbault*, Arkuiris, 2014.

جزیره‌ی کوچک تیمور شرقی در شرق دور داستان‌های زیادی برای گفتن دارد و رمان‌نویس مطرحی هم دارد که آنها را روایت می‌کند. جزیره در چند صد سال اخیر بین قدرت‌های استعماری پرتغال و ژاپن و اندونزی دست به دست شده و لوئیس کاردوسو که علاوه بر نویسندگی در جنبش مقاومت تیمور شرقی علیه استعمار اندونزی چهره‌ی فعالی بوده (بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۹) در رمانش مرثیه برای الن ژربو از دادن ارجاعات سیاسی کم نمی‌آورد هرچند که اثرش از حس و احساس به‌اندازه‌ی هر رمان خوبی برخوردار است.

داستان رمان از ورای آشنایی کاتارینا با مردان شهر دیلی (Dili)، پایتخت تیمور شرقی، و روایت داستان هر کدام از آنها در واقع شرح ماجراهایی است که بر جزیره گذشته‌اند.

کاتارینا، دختر باهوش و ملیح، وقتی ۱۷ سالش است به عنوان کادوی پدرش به شریک کاریش به عقد او در می‌آید و از خانه، شهر باتاویا (جاکارتا امروزی، مستعمره‌ی هلند) مجبور به سفر به دیلی (مستعمره‌ی پرتغال) می‌شود. به محض رسیدن به خانه‌ی همسر، شوهرش به او می‌گوید «نباید به اینجا می‌آمدی». به او تجاوز می‌کند و می‌رود و با گریه‌های خانه و گارگاه قهوه تنهانش می‌گذارد. شهر دیلی تبعیدگاه محکومین «خطرناک» دادگاه‌های پرتغال است. کاتارینای تنها با دریا و کم‌کم با تبعیدی‌ها اخت می‌شود؛ از آنها خوشش می‌آید و برای بعضی‌شان احترام قائل است از آن میان رودولفوی آنارشست یا مالیزرا که فراری است و به جنگل‌های اطراف پناه برده و گه‌گداری میسیونرهای پرتغالی را آنجا برهنه می‌کند و لخت و عور به شهر می‌فرستد تا تحقیر شوند یا الن ژربو ملوان که دچار تب مالاریاست و به خلیج دیلی آمده تا آخر عمرش را بگذراند و خاطراتش را در دفترچه‌ی بنویسد که بهش عنوان «به‌دنبال آفتاب» داده. کاتارینا برای رتق و فتق امور کارگاه قهوه خشک‌کنی تصمیم می‌گیرد به نزد مالیزرا برود که شنیده مردم محل برای طرح شکایت‌هایشان از مأموران مستعمراتی پیشش می‌روند و او هر کمکی از دستش بریاید دریغ نمی‌کند. و در آنجا متوجه می‌شود که مالیزرا در فعالیت‌های ضد استعماریش از یاری «آنترو تیره» برخوردار است، کسی که نقل محفل زن‌های شهر است و او کسی نیست مگر الن ژربو...